

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این بود که اگر مکروه اکراه کرد مکروه را بر بیع و یا عمل آخری که آن عمل آخر
واجب است یا ترک حرام است یا فعل واجب است. آیا در این جا اگر بیع را اختیار کرد
برای دفع ضرر مکروه، این بیع صحیح است یا صحیح نیست؟ گفتیم این معرکه الآراء است
و دو نظر در مقام وجود دارد. یک نظر مثل نظر شیخ اعظم و محقق خوئی که این‌ها
می‌فرمایند که این جا بیع درست است. محقق اصفهانی می‌فرمایند نه این بیع باطل است.
امام تفصیل می‌دهند که اگر غرض عقلائی دارد در ترک آن واجب یا فعل آن حرام، خب در
این جا اکراه صادق است و بیع باطل است. و مشمول آن عبارت تحریرالوسیله هم مثلاً
می‌شود. اگر غرض عقلائی دارد. اما اگر غرض عقلائی نیست، در این جا آن بیع صحیح
است. خب وجوه کلمات بزرگان بیان شد.

وجه فرمایش شیخ رضوان‌الله علیه و محقق خوئی، این بود که جامع که اثر ندارد آن‌که
مکروه علیه هست اثر ندارد. آن‌که اثر دارد که این بیع باشد اکراهی بر آن نشده، بر
خصوصیت اکراه نشده. این فرمایش شیخ است. محقق خوئی هم علاوه بر این
می‌فرمایند خب بله، آن‌که اثر ندارد این هم که اکراه بر آن نشده، اضطرار هم این جا
نیست که ما مواردی را با اضطرار درست می‌کردیم اضطرار هم ندارد. چون می‌تواند
ترک بکند. این بیع را انجام ندهد برود آن کار واجبش را انجام بده، کار محرمش را ترک
بکند، اضطرار ندارد. این استدلال آن بزرگان بود که خب ...

فرمایش محقق اصفهانی اگر تمام باشد جواب این فرمایش می‌شود. جواب این دو
فرمایش، هم فرمایش شیخ و هم فرمایش محقق خوئی. و آن این است که ایشان فرمود
که در این موارد اکراه وجود دارد در همه‌ی اطراف، منتها مثل وجوب تخیری می‌ماند که
هر کدام از عدل‌ها وجوب دارند ولی وجوباً مشوباً بجواز الترتک الی البدل، نه جواز ترک
مطلقاً. همان‌جور که وجوب این‌چنینی قابل تصویر است، کراهت این‌چنینی هم قابل تصویر
است. که هر کدام مکروه علیه است و مکروه می‌گوید حق عدم انجام آن را نداری، الا الی
این بدل. و آن هم همین‌طور.

پس کراهت این‌چنینی، اکراه این‌چنینی هم قابل تصویر است. و این جا این‌چنین است. هم
این مکروه علیه است هم آن مکروه علیه است. و هر کدام را این شخص مکروه بیاید انتخاب
بکند، عدل اکراهی را انتخاب کرده. ...

آن وقت حالا اگر هر دو اثر دارند، اثرهای آن برداشته می‌شود، هر کدام را انجام بده اثرش برداشته می‌شود. اگر یکی اثر دارد دیگری اثر ندارد، همان که اثر دارد اگر انتخاب کرد اثرش برداشته می‌شود. توی اکراه هست.

فلذاست در ما نحن فیه در مثال ما، اگر آمد ببع را انتخاب کرد، آن ببع باطل است چون اکراه است. و در آن جایی هم که بین ببع صحیح یا ببع باطل هم مخیرش کرده، آن جا هم همین جور، ببع صحیح را انجام بدهد باز هم باطل است. خلافاً ل آن بزرگواران که می‌فرمایند ببع صحیح است. و این نقض را که شما نقض بکنید بگویید آقا اگر این جوری که شما می‌گویید اگر که مکره گفت یا خمر بنوش، یا آن آب پاکِ حلال بی‌اشکال را، به قول شما اشکال ندارد بیاید خمر بخورد چون مکره علیه است دیگر. از این جواب دادند، گفتند که اکراه صادق است. ولی ادله‌ی اکراه مال تکلیفیات نیست و الا اکراه درست است. تکلیفیات ما با اضطرار همراه است باید اضطرار باشد و این جا اضطرار ندارد. می‌تواند آن کار را انجام بدهد.

چرا این مطلب را می‌گویید؟ به تناسب حکم و موضوع. اکراه نقطه‌ی مقابل آن طیب است. هر جا بحسب حکم شرعی و عقلانی طیب لازم است برای ترتب اثر، شارع می‌گوید اگر این طیب نبود من برداشتم. و این در باب معاملات است، در باب ایقاعات است. اما در باب واجبات و محرمات به طیب نفس ربطی ندارد. می‌خواهی، نمی‌خواهی، آن‌ها را باید انجام بدهی، آن را هم باید ترک بکنی. فلذا ادله‌ی اکراه تناسب ندارد که آن جا را شامل بشود. تناسب با ادله‌ی اضطرار دارد. اضطرار می‌گوید هرچه را مضطر هستی آن را برداشتم. این فرمایش محقق اصفهانی.

س: یعنی انصراف دارد دیگر؟

ج: بله به تناسب حکم و موضوع.

س: در واقع این بیان ... بیان منسجمی است..

ج: خب چرا، وجه می‌خواهد دیگر، چرا اطلاقات نمی‌گیرد؟ خب می‌گوید لفظ لغت که صادق است.

س: عقلاء آن محرمات را مهم‌تر می‌دانند توی جایی که مخلص داشته باشد نمی‌آیند بگویند که، آن را به بیان ساده‌تر می‌توانستند بگویند ولی خب ...

ج: حالا مرحباً بناصرنا، یک وجه از قول آقای اصفهانی عرض می‌کنیم که حالا اگر باشد.

خب ظاهر امر این است که این فرمایش محقق اصفهانی همان طور که قبلاً هم در ذیل فرمایش محقق حکیم قدس سره عرض کردیم، این فرمایش به نظر می‌آید فرمایش تمامی است که ما اکراه این‌چنینی هم تصویر می‌کنیم و این تنافی با آن حرف هم ندارد که بگوییم در صدق اکراه عدم تفصّی لازم است، عجز از تفصّی لازم است. چون همان طور که دیروز می‌گفتیم آن تفصّی بالمرة است که می‌گوییم عجز از آن لازم است. و این تفصّی بالمرة هم این‌جا نسبت به اطاری که او دارد جلوی مکره قرار می‌دهد وجود دارد باز. اگر از آن هم می‌تواند ولی هیچ‌کدام را انجام ندهد، به این که بلند شود از آن جا برود، یا این‌که اعوانش را بگوید. اما اگر نه چنین چیزی ندارد، پس توی این اطار باید باشد. این جا بله هر کدام از این‌ها مکره علیه هستند.

س: مناط این که تفصی را شرط می‌دانستید بالمره چیست؟

ج: مناط آن صدق عرفی است.

س: صدق عرفی؟

ج: بله صدق عرفی، چون ... یا این است یا آن روایات و این‌ها بود که آن‌ها جواب دارد. مهم آن همین صدق عرفی بود.

س: عیب ندارد صدق عرفی هست دیگر، عرف اگر به او بگوید که من تفصی به اکثر مؤونه را، عدم امکان آن را شرط می‌دانم، چون اکثر مؤونه هست دیگر. یک وقت هست خود مکروه به من راهی نداشته، که با یک راه بتوانم نه مؤونه‌ای بر من بار بشود. من بیع فاسد را که انجام بدهم، از بیع صحیح تفصی بکنم هیچ مؤونه‌ای برای من ندارد، این‌جا اقل مؤونه هست وقتی خود احد اطراف اکراه، خودش وقتی اکراه تفصی است برای این‌که نه تحمل ضرر بکنم، نه کتک را بخورم، نه بیع صحیح را بروم زیر بار آن. این اقل مؤونه است. عرف بیاید بگوید این‌جا که اقل مؤونه هست تو تحمل ضرر را می‌توانی از آن تفصی بکنی که متحمل ضرر نشوی، زیر بیع صحیح هم نروی، اما آن‌جا که بالمره است. بالمره توی کجاست؟ دو طرف اثر دارد من باید بروم از یکی التماس بکنم یا یک کار دیگری انجام بدهم که مثلاً اعوان و انصارم باشند یک خرجی بکنم، آن‌جا اکثر مؤونه هست دیگر، آن‌جا که اکثر مؤونه هست تفصی آن، عدم امکان آن شرط است. این‌جا که اقل مؤونه است که خود مکروه گفته بیع فاسد را انجام بده، و می‌دانم هیچ اثری ندارم شرط می‌گذارد. انصافاً این حکم ... که بگویند در اکثر مؤونه عدم امکانش توی عرف شرط بگویی شرط است، این‌جا که خودش گفته توهم زده، آقا بیع فاسد فکر کرده فاسد نیست، من که می‌دانم فاسد است که بیع فاسد را انجام می‌دهم. این‌جا تفصی به اقل مؤونه را عدم امکانش را شرط نمی‌دانم همین که بر اطار اکراه است اتفاقاً عرف این حرف را نمی‌زند، عرف می‌گوید آقا تو که می‌فهمی این اثر ندارد.

ج: ببینید حالا تتمه‌ی کلام را عرض بکنیم بعد ...

خب همان‌جور که اگر هر دو طرف آن محذور داشته باشد، حالا شما در این‌جایی که ... هر دو طرف محذور دارد، آیا این‌جا می‌گوید این را انجام بده یا این را انجام بده، خب هر کدام که تنها نگاه می‌کنیم تفصی می‌تواند بکند به آن. آن هم می‌تواند تفصی بکند به این. این باعث می‌شود که این‌جا بگوییم اکراه نیست؟ اصلاً اکراه به جامع هم نکرده، جامع را در نظر نگرفته.

س: اشکال به چیست؟ اشکال به حرف ما هست؟

ج: به این‌که پس اکراه این‌چنینی قابل تصویر است. اکراه

س: آقا نفرمایید این حرف را، این کجا حرف ما هست؟ این تفصی کل ...

ج: نه من می‌گویم.

س: تفصی از تحمل ضرر می‌کنید.

ج: نه

س: ...

س: این اماره بر این است که...

س: اماره بر چیزی نمی‌شود.

ج: نه می‌گوییم منافات ندارد صدق اکراه با جواز...

س: تفصی بر عدم...

ج: با امکان تفصی از آن عقاب بر شخص او به این عدل.

س: چرا؟ با این نقض نمی‌شود این حرف اصلاً. اصلاً ربطی ندارد به آن. این جا دو تای آن محذور دارد. این جا یک طرف محذور ندارد. من آقا عرض کردم ...

ج: آن محذور عبارت است از آن عقابی که آن برای مجموع این چیز قرار داده. آن محذور آن است. آن وجود دارد.

س: آقا تفصی بحثش شد، تفصی به چیزی می‌گویند، بحث امکان و عدم امکان، که به واسطه‌ی آن نه تحمّل ضرر کنی و نه مؤونه‌ای داشته باشد برای تو، در این جا که الی بدل هست چون محذور دارد مؤونه دارد اصلاً بحث امکان تفصی را فرمودید، امکان التفصی بما لا مؤونه فیه، در این جا که هر دو محذور دارد و هر دو اثر دارد، تفصی بما فی المؤونه است اصلاً از بحث امکان تفصی خارج است.

خب حالا این فرمایش محقق اصفهانی از نظر موضوعی که بگوییم صدق اکراه ممکن است بر هر دو بکند، بعید نیست که حالا ... و الا هر مسئله‌ای مخالف هم داشته باشد. بعید نیست که فرمایش ایشان را قبول کنیم بگوییم بله همین‌جور است. ایشان می‌فرمایند.

اما إِمَّا الْكَلَامُ كَمَا آتَى فِيهِ إِلَى إِنْ يَنْهَى إِلَى إِنْ فِتْوَا أَمْ لَا؟ نَفْسُ إِنْ جِهَتِ كَمَا صَدَقَ مَعَهُ عُنْوَانُ إِكْرَاهٍ هُمْ بِرَإْيِنِ وَ هُمْ بِرَإْيِنِ كِفَايَتِ نَمِي كُنْدَ بَرَايِ إِنْ كَمَا إِنْ نَتِيجَه رَا بَغِيرِیم. بَرَايِ إِنْ كَمَا مُمْكِنُ اسْتِ كَسِي بَغُودِ كَمَا انْصِرَافِ دَارِد. بَه هَمَانِ بِيَانِي كَمَا مَرْجُومِ اِمَامِ مِي فَرْمَايَنْدَ بِا مَرْجُومِ آقَايِ تَبْرِيزِي مِي فَرْمُود. كَمَا مَسْتَفَادِ از ادله‌ی اکراه این است که شارع می‌خواهد از محاذیر در مقام او را برهاند، مخلص برای او درست بکند. و این مخلص درست کردن به این نیست که مفاسد و محذوراتی که هست چشم از آن‌ها بپوشد، مهماً مُمْكِنُ رُوشِ عَقْلَائِي إِنْ اسْتِ كَمَا دَر چَینِ جَائِي بَه اَقْلٌ چِیزِ اَكْتِفَا بَشُود. فَلِذَا اسْتِ كَمَا آن در مورد شرب خمر یا آب... نه، می‌گوییم آن جا هم اکراه بر هر دو صادق است. و ادله‌ی اکراه می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ حالا من می‌گویم ادله‌ی اکراه هم می‌گیرد، ولی همان‌جا، ادله‌ی اکراه هم اکراه می‌گیرد، چون ببینید بخاطر این که تناسب حکم و موضوع در جایی که طیب در ترتب اثر لازم هست آن جا انسب است نه این که آن جایی که نیست آن غیر مناسب است. این جایی که طیب لازم است، این جا تراکم و حکم و علل هست برای رفع. اما آن جایی که خارج از این است، آن جا هم برای این هست که شارع می‌خواهد بگوید آدم فاعل مختار باید به اختیار خودش کار انجام بده. این که یک کسی زور بالای سرش بگیرد شارع با این مخالف است. ولو طیب هم نمی‌خواهد.

پس برداشتن اکراه، فقط فلسفه‌اش این نیست. بله آن جایی که ... هم به جهت این که زور بالای سرش هست و هم این که طیب لازم است. حالا اگر بگوییم ... تازه ما طیب دیگری نداریم. آن طیبی که، یعنی یک امر آخری نیست، به قول مرحوم امام آن طیبی که ما این جا می‌گوییم یعنی همان عدم اکراه، ما امر آخری احتیاج نداریم. که شما بگویید در معاملات یک طیب، یک چیز دیگری غیر از عدم اکراه می‌خواهیم. این عدم الاکراه و طیب، عبارۀ آخرای هم‌دیگر هستند. مثل اعمی و عدم البصر می‌ماند، آن اسم بحسب ظاهر اثباتی هست اعمی، ولی خب لبّ آن یعنی همان عدم البصر. این هم طیب یعنی همان عدم اکراه. که در تعبیرات هست به آن گفته می‌شود.

بنابراین این وجهی هم که ایشان می‌فرمایند که بخاطر این تناسب حکم و موضوع، آن جا این است این جا نه، این تناسب حکم و موضوع این جور نیست که از اطلاقش رفع ید بتوانیم بکنیم، در این مثابه نیست. اکراه است دیگر.

س:

ج: اما آن جا چرا حالا؟ در آب و خمر برای این است که خمر که مفسده‌ی آن از بین نمی‌رود به واسطه‌ی اکراه، شارع هم که دارد می‌گوید من برداشتم برای این است که برای تو مخلص درست بکند، این جا انصراف دارد، رفع اکراه. اکراه صادق است بر هر دو، اما این رفع مال جایی است که ناچاریم این مفسده‌ی عظیمه را مرتکب بشویم. اما جایی که شما برای این مفسده‌ی عظیمه مخلص داری به چیزی که مفسده در آن نیست، انصراف دارد دلیل رفع اکراهی که مولا دارد بر اساس این فلسفه می‌گوید یا حداقل اگر جزم به انصراف نداشته باشیم احراز اطلاق نمی‌کنیم که این جا را هم بخواهد بردارد. چرا؟ بخاطر این که در این جور موارد یک محاسبه‌ی عقلانی بین عقلاء وجود دارد. که خودشان چه جوری، اگر خودشان... حالا امر آمری هم ... خودشان می‌خواهند تصمیم بگیرند، بگویند دیگر خب شرب خمر، جایی که مفسده دارد، می‌گوید آب بخور، درست است برای من اکراه دارد می‌کند، خب کدام عاقلی می‌آید در این جا می‌گوید من شرب خمر را انتخاب می‌کنم؟ عاقلی که شرب خمر را برای آن مفسده قائل است. و فرض این است که شارع مقدس آن حرام را آن جوری فرموده یا حتی ادنی الحرام هم همین جور است. آن اصلاً کراهتی در آن نیست.

فلذاست که این نکته که هم توی کلام مرحوم امام بود که مرحوم امام گفتند که لا محاله عقل این جا یَحکُم، چون اساس حدیث رفع بر چیست؟ بر این است که می‌خواهد این مخصصه را، این مشکله را، این تنگنا را حل بکند.

س: ولی اشکال سابق شما باز دوباره به این بیان وارد می‌شود. سابقاً اشکال می‌فرمودید که ما اگر توی این موارد بخواهیم این جور محاسبه بکنیم این ایراد وارد می‌شود که لعلّ این تمام مقصد شارع نیست، این محاسباتی که ما داریم انجام می‌دهیم ممکن است شارع به اطلاق این فرد را هم دارد داخل می‌کند. لذا ما می‌گوییم بین آب و خمر، با محل کلام را باید تفرقه بیندازیم، چرا؟ چون توی آب و خمر آن قدر واضح است، بین متشرعه یا بین عقلاء، که دیگر ما نمی‌توانیم در واقع بیایم بگوییم که نه شارع مثلاً توی چنین مواردی هم کلامش اطلاق دارد، خب. ولی توی چنین مواردی که محل کلام ما هست آن اشکال سابق خودتان که می‌فرمودید که ما آن محاسبه‌ها را ...

ج: محل کلام ما چی هست مگر؟ یک طرف بیع است.

س: نه آب و خمر که محل کلام ما فعلاً نیست.

ج: نه نیست. آن نقض را می‌خواهیم جواب بدهیم.

س: می‌دانم می‌گویم آن آب و خمر را با این‌جا مقایسه نکنیم.

ج: نه الان بحث ما این است دیگر. الان بحث ما این است که لو اگر به بیع و عمل آخر، آن عمل آخر یکی از مصادیق آن چیست؟ که آن عمل آخر ترک واجب باشد یا فعل حرام باشد. حالا این آقا آمد بیع را انجام داد، حالا این بیع درست است یا باطل است؟

س: درست است بله.

ج: همین‌جا را می‌خواهیم بحث بکنیم.

خب حالا این‌جا، این‌جا هم محقق اصفهانی فرمود که این بیع اگر آن را ترک کرد، این بیع باطل است. و آن بزرگان؛ شیخ و مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند بیع درست است. چرا؟ برای خاطر این‌که در این‌جا انصراف دارد باز، چون شارع می‌خواهد چکار کند؟ اگر می‌گوید باطل است ترتیب اثر بر آن نده، این بخاطر این است که این را نجات بدهد از این مخمصه‌ای که در آن هست. خب این‌جا که توی مخمصه نیستی، کاری که من برای تو واجب کردم، باید انجام بدهی، چه چنین اکراهی بود و چه چنین اکراهی نبود. یا باید ترک می‌کردی، چون حرام کردم بر تو، چه چنین اکراهی بود چه چنین اکراهی نبود. حالا تو در چه مخمصه‌ای گرفتار شدی که من بیایم اثر آن بیع را بردارم؟ این‌جا جای ترجمی نیست. فلذاست که انصراف دارد، پس بنابراین مجزّد این‌که ما می‌گوییم که شما می‌فرمایید در همه‌ی این عدل‌های صدق اکراه می‌کند این را می‌پذیریم. درست است.

س: اما با مناط آن این را نمی‌توانیم ...

ج: اما نمی‌توانیم بگوییم که مشمول حدیث می‌شود از نظر حکم، چون موضوع ممکن است که بنفسه شامل بشود ولی به لحاظ فلسفه و حکمتش، آن حکمی که روی آن موضوع رفته شامل نشود.

س: ما هم حرف‌مان همین‌جاست دیگر. ما می‌گوییم آقا این فرمایش شما در آب و خمر درست است؟

ج: در این‌ها هم درست است.

س: نه این درست نیست، چرا؟ با همان اشکال سابق خودتان. چرا که ما فلسفه‌ی حکم را همه‌جا نمی‌توانیم داخل بکنیم. اگر که ما بیایم بگوییم آقا شارع لعل ... آخر توی آب و خمر خیلی واضح است نمی‌توانیم آن حرف سابق شما را بزنیم. ولی توی آن‌جا می‌توانیم بگوییم آقا شارع مطلق گفته، این‌هایی هم که ما به عنوان فلسفه‌ی حکم در نظر می‌گیریم ما هم اگر بخواهیم چنین حکمی بکنیم چنین فلسفه‌هایی در نظر می‌گیریم. این شارع که حکم کرده این هم در نظرش بوده، در غیر از این هم ممکن است در نظرش بوده باشد. چنین امر واضح البطلانی نیست که این بیع صحیح باشد یا باطل باشد، هیچ‌کدام واضح نیست. یعنی توی آب و خمر که آقا گفتی یا آب بخور یا خمر بخور، این هم خمر، این از نظر متشرعه واضح است عرض من این است.

ج: نه ببینید این‌ها در وضوح تشکیک هستند درست است. آن‌جایی که مثل خمر است خیلی واضح است. که یک مفسده‌ای است شارع برای چه بیاید بگوید؟ آن الضرورات تنقذ بر بقدرها، این‌جا هم که یک طرف آن واجب است و یا حرام است و این می‌تواند با انجام تکلیف خودش از آن مخمسه هم فرار بکند. حالا این‌جا این شخص باید مورد ترجم واقع بشود و منت بر او بگذارند بگویند این بیع باطل است؟

س: با این کارها دیگه کار نداریم.

ج: نه چرا کار داریم. چون حدیث

س: ...

ج: نه

س: ...

ج: نه، داریم همین را می‌گوییم، می‌گوییم یا می‌دانیم شامل نمی‌شود یا لااقل شک در این داریم که ادله‌ی اکراه این‌جا را شامل می‌شود یا نه؟ از آن طرف، «احلّ الله البيع» این را می‌گیرد. مخصوصی ندارد. مقیدی ندارد.

س: ما وقتی احتمال می‌دهیم شارع مصالح دیگری هم توی ذهنش نباشد آن‌موقع دیگر این احتمال هم می‌رود کنار. ... ظاهرش که صادق است.

ج: نه،

س: ظهور بدوی آن که صادق است شما می‌گویید ظهور ... ندارد.

ج: مثل محفوف بما یحتمل القرینة می‌شود.

س: با التفات به این نکته.

ج: بله با همین نکته. حالا اگر هم گفتیم عدول می‌کنیم.

ببینید با توجه به همین نکته که وقتی این‌چنین باشد که این‌جا ... اولاً حدیث رفع در مقام منت است. چنین آدمی هم که دارد ترک واجب می‌کند و این‌جا هم می‌تواند ...

فلذا به نفس همین بیان، فرمایش امام هم رحمة الله، که ایشان هم تفصیل دادند. فرمودند که اگر یک غرض عقلائی داشته باشد در ترک این واجب یا فعل این حرام، می‌گوییم اکراه صادق است. ولی اگر غرض عقلائی نداشته باشد، این‌جا نه، این‌جا می‌گوییم آقا غرض عقلائی یعنی به حدی رسیده این غرض عقلائی که آن وجوب و آن حرمت ساقط شده، که خروج از محل کلام است. اگر نه ساقط نشده، خب چه عرض عقلائی دارد؟ می‌خواهد چه کار بکند؟ شارع می‌گوید این غرض عقلائی را بگذار کنار، من حرام دارم می‌کنم. باز این هم همین‌جور است که بخاطر یک غرض عقلائی، که مثلاً می‌خواهد آدم تفریح برود، پول خرج بکند برای تفریح، آن غرض عقلائی است الان طلبکار می‌گوید دین من را ادا کن، وقت آن هم رسیده، حال شده می‌گوید ادا کن، این هم پول دارد، می‌خواهد حالا با این تفریح برود. حالا آن مکره آمده گفته که یا خانه‌ات را بفروش یا

ادای دینت را بکن، می‌خواهد اداء دینش را نکند، عرض عقلائی دارد، امام این‌جا می‌گویند این بیع باطل است.

س: شبهه را حاج آقا آخرش جواب ندادید.

ج: جواب همین است دیگر.

س: شبهه را جواب ندادید، گفتید لعلّ ... با این فرمانی که جلو رفتید الان به امام اشکال شده دیگر. ما می‌خواهیم ... این مؤید حرف ما شد، که ما این شبهه را، سابقاً خودتان می‌فرمودید، الان جوابی برای سابق‌تان ... دیگر عدول کردید ولی جواب نفرمودید. که ما اگر این لعلّ در ذهن شارع علاوه بر این چیزهایی که ما لحاظ می‌کنیم چیزهای دیگری هم بوده، همین لعلّ، ظهور بدوی ...

ج: عرض کردم من یادم نیست جمله من چه هست که شما می‌فرمایید؟ ما چون از صادق ثقه قبول می‌کنیم. می‌گویم. آقای بروجردی می‌فرمودند انا فی کلّ یوم فی شأن.

س: می‌دانم فرمایش سابق شما به نظر ما، حالا به ذهن قاصر ما بهتر است. که آقا ما اگر خودمان بخواهیم حکم صادر بکنیم بله دقیق روی ریل خاصی می‌رویم جلو. ولی وقتی شارع حکمی صادر کرده، یک حکمی هم از آن می‌فهمیم، لعلّ توی این مورد هم واضح البطلان نیست، نه صحت بیع، نه بطلان بیع، هیچ‌کدام از این‌ها واضح نیست. شاید شارع مقدس ...

س: شما جازم هستید به این که رُفع ما استکرها علیه ... نه می‌گویید عیب ندارد که بله اگر نسخ بفرماید شارع...

س: ...

ج: نه اگر شارع نسخ ... اما الان محرز هستید به این که رفع ما استکرها علیه، این‌جا را هم که ...

س: اطلاق دارد دیگر؟ بقیه‌ی جاها چکار می‌کند مگر؟

ج: هر اطلاقی که این چیزها باشد همه ...

س: آن قرینه‌ای هم که شما گفتید بزیم زمین آن قرینه را؟

ج: کدام قرینه را؟

س: شما این قرینه با باب حکمت و این‌ها، آن را زدیم زمین، گفتیم لعلّ در ذهن شارع، ما موظف هستیم به این ظواهر، مگر این‌که یک چیز واضحی باشد که از آن صرف‌نظر بکنیم. یا ما یُحتمل القرینه یا ... البته مبنایی هم هست. واضح باشد این‌جا لعلّ شارع توی این‌جا ...

ج: لعلّ کاری را حل نمی‌کند، ببینید وقتی که روشن است بحسب فهم عقلائی که شارع در صدد چیست؟ می‌خواهد منت بگذارد در این مواردی که نسیان است، سهو است، اضطراب است، اکراه هست. عدم علم است. در این موارد می‌خواهد یک منت بگذارد و راه حل

برای عید درست بکند، که از آن مخمسه نجات پیدا بکند.

خب از مخمسه نجات پیدا کردن، همان‌طور که باز حکم عقل است که در این موارد که این اکراه‌ها هم غالباً این‌چنینی هست که در مصالح و مفاسد اثر نمی‌گذارد که یک زیدی آمده می‌گوید حالا این کار را بکن، آن مفسده منقلب بشود مفسده نباشد یا مصلحت منتفی بشود. از آن طرف هم که این‌جوری نیست، بله و حال این که آن هم قابل تصویر است ممکن است برهان نداریم بر این‌که. ممکن است بله اکراهی باعث بشود که قلب مصلحت باشد این هم امکانش که وجود دارد. اما آن‌ها نیشقولی هست که این آثار را بخواهد داشته باشد.

پس بنابراین از یک طرف این‌که بیع درست باشد نقل و انتقال باشد فرض هم این است که این به اختیار خودش آمده انتخاب کرده، هیچ می‌توانسته. پس بنابراین از این طرف که این وجود دارد. از آن طرف هم آن واجب بوده باید انجام بدهد یا حرام بوده باید ترک بکند، حالا شارع بگوید من می‌خواهم تو را از این مخمسه نجات بدهم به این‌که اثر بیع را برداشتم. این یک امر مستبعد عقلانی است. و همان‌طور که آقایان فرمودند توی کلمات مثل محقق حائری دام‌طله هم هست توی حواشی مباحث. که یکی از مواردی که ظهور منعقد نمی‌شود توی فائق هم شاید آمده این حرف‌ها. ظهور منعقد نمی‌شود جایی است که مستبعد عقلانی باشد. اگر مستبعد عقلانی بود ظهور منعقد نمی‌شود. حالا این‌جا بخواهیم ادله‌ی اکراه را با توجه به این حرف‌ها بگویم ظهور دارد که این‌جا هم برداشته. همین که این دلیل منفصل باعث این جهت شده که ما یا جازم به عدم شمول شدیم یا شاگ در شمول شدیم، قهراً به اطلاقات ادله‌ی «احل الله البیع» تمسک می‌کنیم و می‌گوییم بیع درست است.

بنابراین اگر این‌جوری پیش رفتیم یک تعلیقه‌ای هم باید اضافه کنیم بر فرمایش تحریرالوسیله که فرمود که اگر محذور دینی باشد یا محذور عقلانی باشد، اگر بگوییم آن محذور عقلانی ایشان، البته این‌جا ظاهراً محذور دینی باید بگوییم که داخل می‌شود این موارد، آن آخر محذور دینی دارد دیگر، محذور عقلانی دارد دیگر. ولی این‌جا محذور دینی و عقلانی که ندارد می‌گوید انجام بده یا ترک کن. پس این می‌افتد توی محذور عقلانی.

اشکال این است که ما در محذور عقلانی وقتی محذور عقلانی تنافی با شرع داشته باشد. این‌جا را هم شما می‌فرمایید بحسب اطلاق تحریر و فرمایش ایشان در بیع، بحسب اطلاق این دو تا می‌فرمایید که در این‌جا ما می‌گوییم بیع باطل است چون اکراه بر آن هست. این محلّ تأمل و اشکال است. اگر نگوییم حتماً اشکال دارد. که بگوییم بله آن غرض عقلانی، ولو آن غرض عقلانی انجام یک حرامی باشد. آن غرض عقلانی ترک واجب باشد. این‌جا هم بگوییم که بله آن بیع باطل است چون مکروه علیه است، این محلّ تأمل است. منتها اگر محلّ تأمل بگوییم باید مراعات احتیاط را بکند، اگر فروخته. اگر نه به این نتیجه‌ی قطعی برسیم که نه آن نیست و «احل الله البیع» می‌گوید ما نمی‌توانیم دست از آن برداریم. خب دیگر آن ثمن نوش جاننش، آن هم مال آن هست و این بیع، معامله درست است. یعنی ثمنی که این گرفته برای خودش می‌شود. اما اگر گفتیم محلّ تأمل هست این‌جا احتیاط این است که در این ثمن تصرف نکنند، مگر تقاصاً حالا اگر از آن راه‌ها مثلاً کسی بخواهد.

س: استصحاب ملکیت همان مالک قبلی و مال خودش، استصحاب داریم چرا احتیاط می‌کنیم؟

ج: نه شاید بيع درست باشد ديگر. نه از اين باب ديگر.

س: محل تأمل هست نمي‌گويد اين بيع ...

ج: نه محل تأمل در چه هست؟ احل الله البيع را كه داريم استصحاب نمي‌خواهد.

س: ...

ج: نه از اين جهت كه اين احل الله البيع را تخصيص مي‌زند يا نه؟ و الا احل الله البيع كه ديگر استصحاب نمي‌خواهيم.

س: پس نتيجه مي‌فرمايد پس ما براي مخصص محل تأمل است مخصص ...

ج: ولي چون احتمال مي‌دهيد شما كه احتياط مي‌خواهيد بكنيد ديگر. يعني يك طرفه نشديد. يعني يك طرف نتوانستيد تصميم بگيريد. كه از اين طرف اين شبهه هست از آن طرف آن حرف است. نتوانست.

س: ...

ج: احتياط واجب اين‌جا چه جوري هست؟ به اين‌كه مراعات احتياط را بكنند.

اين مسئله‌ي دوم با شقوقی كه دارد بحثش تمام شد ان شاءالله جلسه‌ي بعد وارد مسئله‌ي سوم مي‌شويم.

و صلى الله على محمد و آل محمد.